

تو نمی توانی روزم را خراب کنی

۵۲ هفته و ۵۲ راهکار مهم برای رسیدن به قله‌ی موفقیت

آلن کلاین

نقیسه معتکف



انتشارات لیوسا

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۷-۱۶	قصه‌ی کتاب، قصه‌ی من، قصه‌ی آنها، قصه‌ی تو
۱۷	بخش اول: بیدار باش
۱۸-۹۵	بیدار باش
۹۶	بخش دوم: عاقل باش
۹۷-۲۳۸	بیدار باش
۲۳۹	بخش سوم: بزرگ شو (نه، نشو)
۲۴۱-۲۶۶	بیدار باش
۲۶۷	بخش چهارم: غش غش خنده
۲۶۸-۲۹۰	بیدار باش
۲۹۱	بخش پنجم: جمع‌بندی
۲۹۲-۳۱۲	بیدار باش
۳۱۲	سخن آخر

قصه‌ی من

توانایی درک زندگی‌مان به‌عنوان حکایت و در میان گذاشتن آن با دیگران، منشأ انسانیت است.

جان کاپچی و تیموتی کیج^۱

کارآموزان مخابرات

من در زندگی خیلی چیزها را از دست دادم، از جمله همسرم را که در سی‌وچهار سالگی درگذشت. این فقدان‌ها نه تنها به من یاد داد که زندگی ادامه دارد، بلکه شکست‌هایی بود که مهم‌ترین آموزگاران من شدند. من با بازنگری متوجه شدم و یاد گرفتم همان مواردی که از نظر من ویران‌کننده و از بین‌برنده‌ی روحیه است، باعث رشد و معنویت می‌شود. آنچه یاد گرفتم و یاد خواهم گرفت این است که می‌توانم در هر وضعیتی خودم را بالا بکشم و اجازه ندهم که مردم و شرایط، روح و روانم را پژمرده کنند. می‌دانم که اوضاع بر وفق مراد خواهد شد و من می‌توانم قدرتم را باز پس بگیرم و نگذارم کسی یا چیزی روز مرا، یا به‌طور کلی زندگی‌ام را خراب کند.

وقتی هفت ساله بودم، پدر و مادرم مرا برای دیدن دو تئاتر موزیکال به برداوی بردند و از همان روز دلم خواست مثل کسی باشم که تصاویر

1. John Capecci and Timothy Cage

زیبای روی صحنه را خلق می‌کرد. من دلم می‌خواست طراح صحنه باشم.

در مدرسه راهنمایی، جعبه کفش‌ها را برمی‌داشتم و صحنه‌هایی از کتابی درسی را می‌کندم و به جعبه می‌چسباندم و در مورد آنها شرح می‌دادم. شاگردان دیگر در مورد کتاب گزارش می‌نوشتند ولی گزارش من تصویری بود. در دبیرستان که بودم تقریباً تمام برنامه‌های برادوی را دیدم، از جمله «سلام دالی» در دانشگاه، بیشتر صحنه‌های تئاتر را من طراحی می‌کردم. با کمک یکی از استادان به دانشکده هنرهای دراماتیک دانشگاه ییل^۱ راه یافتم که برنامه‌ی فوق لیسانس آن سه ساله بود و برای سال اول فقط دوازده دانشجوی پذیرفته شده بودند. در سال دوم، چون در تئاتر کوچک‌تر دانشکده فقط هشت تئاتر اجرا شد، عذر چهار طراح را خواستند. من از اولین نفراتی بودم که اخراج شدم. به من گفتند که استعداد ندارم.

بعد از اخراج از ییل، کارم را به‌عنوان کارآموز طراحی صحنه در دانشگاه نیویورک شروع کردم. سپس در شبکه‌ی تلویزیونی سی‌بی‌اس^۲ به‌عنوان طراح صحنه مقام و منزلتی پیدا کردم. دانشجویان هم‌دوره‌ی من هنوز در دانشگاه مشغول طراحی صحنه‌ی نمایش آنجا بودند درحالی‌که من در تلویزیون ملی صحنه‌ی برنامه‌هایی مثل کاپیتان کانگورو،^۳ مرو گریفین^۴ و جکی گلاس^۵ را طراحی می‌کردم.

چه کسی می‌گفت من استعداد ندارم؟ چه کسی می‌گفت من هرگز نمی‌توانم طراح صحنه شوم؟ هیچ کس حق ندارد روز یا رؤیایم را خراب کند. حتی رئیس دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک دانشگاه ییل حق ندارد!

همین اواخر دوباره همان درس عبرت خودش را به من نشان داد. گمان می‌کنم که ما گاهی به یادآوری برای درس‌هایی نیاز داریم که قبلاً یاد گرفته‌ایم و لازم است دوباره به گوش ما بخورد. بنابراین ذکر جدید من برای وقتی که اتفاقی خوشایند برایم نمی‌افتد این است که «کسی حق ندارد روز مرا خراب کند. کسی حق ندارد روز مرا خراب کند. کسی حق ندارد روز مرا خراب کند.»

1. Yale

4. Merv Griffin

2. CBS

3. Captain Kangaroo

5. Jackie Gleason